



پیغام عشق

قسمت دویست و بیست و دوم





ناشناس از اصفهان



-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳-

از خانه به باغ راه داریم
همسایه سرو و یاسمینیم

ما از خانه ذهن با فضاگشایی و تسلیم و رضا به باغ یکتایی راه داریم و همسایه زندگی که از رگ گردن به ما نزدیکتر است هستیم و ما با صبر و فضاگشایی در برابر اتفاقات قرین زندگی شده و به بی‌نهایت و ابدیت او زنده می‌شویم و درون و بیرون ما زیبا می‌گردد.

هر روز به باغ اندر آییم
گل‌های شکفته صد بینیم

هر روز با مرکز عدم و فضاگشائی این عدم را نگه می‌داریم و به کمک زندگی هر روز برای ما پیغام می‌آید و ما این برکات زندگی را می‌بینیم و درک می‌کنیم و هر چه بیشتر این فضا را باز کنیم بیشتر پیغام می‌آید و درون ما بازتر می‌شود و به زندگی ارتعاش پیدا می‌کنیم.

وز بهر نثار عاشقان را
دامن دامن ز گل بچینیم

همین که فضا را باز می کنیم و این فضاگشائی پی در پی است، پیغام های معنوی به دل ما می رسد و از بوستان فضای یکتایی دامن دامن گل می چینیم و نثار عاشقان، انسانها می کنیم یعنی ارتعاش زندگی، عشق، آرامش، و هزاران برکت را به صورت های مختلف در جهان پخش می کنیم.

از باغ هر آنچه جمع کردیم
در پیش نهیم و برگزینیم

از این فضای یکتایی پیغام های زیبا را جمع می کنیم و در پیش روی خود می نهیم و بهترین آنها را انتخاب کرده و به مردم ارائه می کنیم.

از ما دل خویش درمزدید
ما دزد نه‌ایم، ما امینیم

ای انسان های فضاگشا پیغام تان را از یکدیگر دریغ نکنید و دل تان را باز کنید و خودتان را بیان کنید و پیغام جناب مولانا و انسانهایی که پیغام می آورند را پخش کنیم و با مرکز عدم و فضا گشائی دزد نیستیم و سر دیگران را فاش نمی کنیم و امانت داریم.

اینک دم ما نسیم آن گل
ما گلبن گلشن یقینیم

اینک در اثر فضا گشائی های پی در پی از نسیم خدا برخوردار می شویم و ما درخت گل فضای یکتایی و بوستان یقین هستیم و دم زنده کننده او را پخش می کنیم.

عالم پر شد نسیم آن گل
یعنی که بیا که ما چنینیم

عالم، همه جهان پر شد از عشق همه انسان‌های زنده شده به بی‌نهایت خدا و نسیم جانبخش زندگی و این بوی زندگی با زبان بی‌زبانی می‌گوید بیا بین که ما انسان‌ها چنینیم، که با مرکز عدم و تسلیم و فضاگشایی به خدا زنده شده و این عشق خدائی به همه کائنات پخش شد.

بومان ببرد، چو بوی بردیم
مه مان کند آر چه ما کهینیم

ما بو بردیم حتی در من ذهنی به زندگی ارتعاش پیدا کردیم و با فضاگشائی و تسلیم این حس آرامش و شادی که زیر فکرهایمان بود به کمک زندگی خودش را نمایان کرد و با فضاگشایی این بوی گل بیشتر می‌شود چون دیگر خشمگین نیستیم و قدرت فکر و عمل خردمندانه پیدا می‌کنیم.

هر چند کمین غلام عشقیم
چون عشق نشسته در کمینیم

درست است که در ذهن هیچ اراده و عقلی نداریم و با فضاگشایی مرکز خود را عدم کرده و در اختیار زندگی قرار داده ایم و در مقاومت و قضاوت صفر، عقل من ذهنی را کنار گذاشته ایم ما به طور پنهانی به عشق و بی‌نهایت خدا زنده هستیم و او از طریق ما فکر و عمل می‌کند.

با سپاس فراوان از استاد گرامی و دست اندر کاران گنج حضور

- ناشناس از اصفهان -



خانم سمیرا از تایباد



خلاصه ی شرح چند بیت از برنامه ی ۸۴۶ گنج حضور

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک کم خایش که دارد صد خطر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴-

ناز کردن حالت بی نیازی از زندگی برای من ذهنی از شکر هم شیرین تر است اما این ناز را کنار بگذار چرا که
خطرات زیادی دارد.

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترک نازش گیر و با آن ره بساز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵-

راه نیاز، مرکز عدم، جای ایمنی و آسایش است. پس با عدم کردن مرکز ترک نازیدن و بی نیازی نسبت به زندگی کن و با درد هشیارانه و صبر در راه نیاز حرکت کن و با آن بساز.

بر مکن پر را و دل بر کن از او
زآنکه شرط این جهاد آمد عدو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۴-

ای طاووس ای انسان، پر و بالت را نکن یعنی میل را نکش و نگو این میل بد است و باید کشته شود بلکه دلت را بر کن چرا که شرط این جهاد یا جنگ مقدس، فضا گشایی و تسلیم و صبر و پرهیز، این است که دشمن و چالش وجود داشته باشد. به عبارتی شرط جنگ با نفس این است که نفس وجود داشته باشد اگر نفس بمیرد چالش وجود ندارد.

صبر نبود چون نباشد، میل تو
خصم چون نبود، چه حاجت خیل تو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۶-

اگر میل تو نباشد و با چیزها همانیده نشوی موقع جدا شدن از آن، صبر معنی ندارد. اگر دشمن نباشد در این صورت به لشگر چه نیازی است؟ ما نباید خواستن و میل را بکشیم بلکه باید زیر نظر فضای گشوده شده صبر و پرهیز باشیم. این موضوع لطیف و ظریفی است که باید به آن توجه کرد.

هین مکن خود را خصی، رهبان مشو
زانکه عفت هست شهوت را گرو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۷-

خودت را اخته نکن و رهبان مشو یعنی گوشه گیر و از مردم بریده نشو چرا که اگر قرار باشد عفت داشته باشی
شهوت هم باید باشد. عفت و پاکدامنی و از همانیدگی ها رها شدن مستلزم داشتن شهوت است، عفت بدون
شهوت معنی ندارد.

پس کُلو از بهر دام شهوت است
بعد از آن لا تُسرفوا آن عفت است

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۲-

پس آیهی «کُلو» بخورید، برای این است که شهوت در شما بیدار شود و بعد از آن آیهی «لا تُسرفوا» اسراف
نکنید، به منظور پرهیز و عفت است.

كلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ جِزْ وَجْهٍ اَوْ
چون نه ائی در وجه او، هستی مجو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۵۲-

🌻 همه ی چیزها افل هستند و از بین خواهند رفت غیر از جنس خدا وقتی در وجه او نیستی، یعنی وقتی مرکزت عدم نیست هستی را جستجو نکن، نگو من هستم. ما حق داریم وقتی مرکزمان عدم است آن هستی داری و بودن را گسترش دهیم. وقتی مرکز ما جسم است نباید حس وجود کنیم.

سمیرا ۳۱ ساله از تایباد



خانم مرضیه از اصفهان



سلام و عرض ادب و احترام خدمت استاد عزیز و گرامی و تمامی دوستان گنج حضوری

با دیدن برنامه گنج حضور می توانیم ضمن استعانت از اشعار مولانای جان، راه درست زندگی را بیاموزیم، راهی که به دلیل نداشتن پدر و مادر عشقی نتوانسته بودیم از کسی یاد بگیریم. همچنین با دیدن این برنامه دیگر نیازی به روانشناس، گفتار درمان، رفتارشناس و ... نداریم چون با زنده شدن به حضور می توانیم از طریق خرد کل و دستیابی به مرکز عدم، راه صحیح و درست زندگی را بیابیم. من به شخصه یادگرفتم که خداوند همیشه با من بوده و هست. فهمیدم که در درون خودم گنجی دارم که تاکنون از وجودش بی خبر بودم.

تشنه‌یی بر لب جو بین که چه در خواب شدست
بر سر گنج، گدا بین که چه پرتاب شدست

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۱۵-

هر چقدر که خداوند را شکر کنم کم است. زبانم قاصر است از تشکر کردن از استاد عزیزم که راه درست زندگی را جلوی پای ما گذاشته است و فداکارانه چراغ راه زندگی ما شده است. می‌خواهم برای تشکر از استاد عزیزم چند بیت شعر از عطار بیان کنم:

–عطار، منطق‌الطیر –

پیر باید راه را تنها مرو
از سر عمیا در این دریا مرو

پیر ما لابد راه آمد تو را
در همه کاری پناه آمد تو را

چون تو هرگز راه شناسی ز چاه
بی عصاکش کی توانی برد راه؟

نه تو را چشمست و نه ره کوتاه است
پیر در راهت قلاوز ره است

هر که شد در ظل صاحب دولتی
نبودش در راه هرگز خجلتی

هر که او در دولتی پیوسته شد
خار در دستش همه گل دسته شد

در این پیام سعی می‌کنم خلاصه‌ای از ویژگی‌های من ذهنی را که در برنامه‌های گنج حضور توسط استاد گرانقدر و عزیزم و با استفاده از اشکال مختلف هندسی و طبق اشعار مولانای جان، در این مدت در خودم شناسایی کردم برایتان بگویم. تا بتوانید انشالله با گذاشتن نورافکن روی خودتان من‌های ذهنی و همانندگی‌های‌تان را شناسایی کرده و بیندازید.

ما با دیدن برحسب همانندگی‌ها منظور اصلی مان از آمدن به جهان را از دست می‌دهیم اگر حواسمان روی خودمان باشد دید خدا را می‌گیریم و این کار در جهت تبدیل شدن ما از هوشیاری جسمی به هوشیاری حضور تنها با فضا‌گشایی امکان‌پذیر است پس من ذهنی فضا‌گشایی نمی‌شناسد:

حکم حق گسترده‌بهر ما بساط
که بگوئید از طریق انبساط

– مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰ –

من ذهنی هیچگاه ساکت نیست و همیشه دائم از فکری به فکر دیگر میپرد:

صبر و خاموشی جذوب رحمت است
وین نشان جستن نشان علت است

انصتوا بپذیر تا بر جان تو
آید از جانان جزای انصتوا

-مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۲۵ و ۲۷۲۶-

من ذهنی خسیس و حسود است و همه چیز را برای خودش می‌خواهد و از پیشرفت دیگران ناراحت می‌شود و این حسادت از مقایسه خودش با دیگران به وجود می‌آید چون من ذهنی کمیاب اندیش است و فراوانی را نمیشناسد:

تو ز کرّما بنی آدم شهی
هم به خشکی هم به دریا پا نهی

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳ –

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای
پس چرا خشکی و تشنه مانده ای؟

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲ –

من ذهنی ترسوست:

ای زغم مرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷ -

من ذهنی همیشه در گذشته و آینده زندگی می کند، نگران است، اضطراب و استرس شدید دارد و همیشه احساس تنهایی و دل‌مردگی دارد و غمگین است:

چونکه غم آمد تو استغفار کن
غم به امر خالق آمد کار کن

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳۶ -

من ذهنی نا امید است:

ترس و نومیدیت دان آواز غول
می کشد گوش تو تا قعر سفول

– مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷ –

من ذهنی زندگی اش کیفیت ندارد و با من های ذهنی دیگر قرین میشود:

حق ذات پاک الله الصمد
که بود به مار بد از یار بد

مار بد جانی ستاند از سلیم
یار بد آرد سوی نار مقیم

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴ و ۲۶۳۵ –

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست

-مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶-

من ذهنی سجده و نزدیکی به خدا را نمی شناسد:

سجده آمد کردن خشت لذت
موجب قربی که واسجد واقترب

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹-

من ذهنی شدیداً مقاومت و قضاوت دارد و با اتفاق این لحظه در ستیزه است:

گر قضا صد بار قصد جان کند
هم قضا جانت دهد درمان کند

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹ -

گر قضا پوشد سیه همچون ثبیت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸ -

پس تو ای انسان و ای اشرف مخلوقات، قدر و ارزش گوهر درونی خودت را بدان چونکه مولانا می فرماید:

قیمت هر کاله میدانی که چیست
قیمت خود را ندانی احمقی است

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۲-

پس تا می توانی برای دیدن ذات پاک خود تلاش کن و روی خودت کار کن و قانون جبران مادی و معنوی را
کامل اجرا کن پس:

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

-حافظ، غزل ۴۳۵-

من ذهنی پندار کمال دارد و همیشه خود را برتر و والاتر از دیگران می داند:

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذودلال

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴ -

ای بسا سرمست نار و نارجو
خویشتن را نور مطلق داند او

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶ -

علت ابلیس انا خیری بدست
وین مرض در نفس هر مخلوق هست

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶ -

من ذهنی عقل جزوی دارد و با خرد کل بیگانه است پس همیشه دچار اتفاقات ناگوار می شود و این هم بدلیل انقباض من ذهنی است:

عقل جزوی گاه چیره گه نگون
عقل کلی ایمن از ریب المنون

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵-

من ذهنی ناشکر است و شکر را نمی شناسد و هیچ وقت شکر باره نیست:

شکر نعمت خوش تر از نعمت بود
شکر باره کی سوی نعمت رود؟

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵-

من ذهنی مدام در پی اصلاح و کنترل و نصیحت دیگران است و همیشه می خواهد دیگران را پند دهد و هدایتشان کند:

تا کنی مر غیر را حبس و سنی
خویش را بدخو و خالی میکنی

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶-

من ذهنی با مفاهیم قضا، کن فکان، دم خدایی، جف القلم، قانون مزرعه، تعهد و هماهنگی، تکرار و مداومت بیگانه است زیرا تنها با رعایت و شناخت این مفاهیم مهم است که ما پایبندی خود را به الست اثبات می کنیم.

دم او جان دهد رو ز نفخت پذیر
کار او کن فیکون است نه موقوف علل

-دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴-

معنی جف القلم کی این بود
که جفاها با وفا یکسان بود

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱-

من ذهنی عاشق غیبت، بدگویی، عیب جویی و عیب گویی از دیگران است.

عیب کسان منگر و احسان خویش
دیده فرو بر به گریبان خویش

-نظامی، مخزن الاسرار-

پس ما باید در جهت آگاهی خود، هرچه سریع تر گام برداریم که تا دیر نشده از خواب من ذهنی هرچه زودتر بیدار شویم و بیدار بمانیم و این بیداری را در فرزندان و نسل های آینده خود نیز گسترش داده تا زمین جای بهتری برای زندگی شود و دیگر هیچ جنگ و ستیزه ای توسط من های ذهنی رخ ندهد و نوع بشر بتواند در صلح و صفا و صمیمیت خدایی زندگی کند و این است معنای واقعی آشتی با زندگی. وقتی که نوع بشر با قدرت اختیاری که در دست دارد انتخاب کند که از جنس من ذهنی نیست و از جنس عدم یا هوشیاری حضور است:

ما بدانستیم ما این تن نه ایم
از ورای تن، به یزدان میزییم

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰ -

دوستدار شما و دوستان و استاد ارجمندم.
مرضیه هستم از اصفهان



آقای قاسمی از بوکان



جناب آقای شهبازی عزیز،

من از شما بسیار ممنون و سپاسگزارم که گنج مولانا را با تانی، پشتکار و صرف هزینه عمر و مال به ما شناساندید و منظور از زندگی را به ما فهمانید. صورت مسئله را مولانا در هر غزل و داستانی بصورت رمز و راز و بسیار زیبا برای ما مطرح میکند و شما هم با زبانی بسیار شیرین برای ما رمز و راز های او را باز می کنید، و رمز این است:

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش
خویشتن را گم مکن یاوه مکوش

-مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۱-

فیزیک جدید می گوید بیش از ۹۹،۹۹۹۹ درصد بدن ما خلأ است و فضای خالی است. یعنی زندگی به این صورت تمام وجود ما را احاطه کرده است. و برای تمام باشندگان نیز همین طور است.

خود همو بود اولین و آخرین
شرک جز از دیده احول مبین

—مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹۱—

یا در غزل ۹۴۰ می فرماید:

مثال جان بزرگی نهان به جسم جهان
مثال احمد مرسل میان گبر و جهود

پس همه چیز اوست، و اصلاً غیر از او چیز دیگری نیست. اما تفاوت ما به عنوان آخرین موجود و پسین شمار چیست؟ اینکه ما می‌توانیم در این جسم آگاهانه به او زنده شویم و منشأ پخش برکات او گردیم. یعنی خدا می‌خواهد در انسان به خودش زنده شود.

در غزل ۲۱۷ می‌فرماید:

شد اسم مظهر معنی گاردتْ أَنْ أَعْرِفُ
وز اسم یافت فراغت بصیرتِ عَرَفَا

پس ما که اسممان انسان است معنی ما محل ظهور این حدیث است، که اراده کردم تا در انسان خودم را بشناسم، که این همان مفهوم حدیث کنز است.

کنت کنزاً گفت مخفياً شنو
جوهر خود گم مکن اظهار شو

– مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۹ –

ولی عرفا به این آگاهی دست یافته اند و به معنی زنده شده اند. مولانا استادانه و موشکافانه مشکلات راه را مطرح کرده اند. و یکی از مشکلات مهمی که تقریباً در اکثر موارد آن را باز می کند همانیدگی های باوری است، وی قاطعانه می فرماید: که وقتی با مرکز همانیده ستایش می کنی داری بت می پرستی، و دچار دویی شده ای، خدا را موجودی قاهر و ترسناک تصور می کنی و خود را بنده ای عاصی و گناهکار و حقیر. و این یکی از مهمترین مشکلات و عقبه هایی است که می تواند سد راه ما باشد. پس اگر باورها را نگه داریم و قرآن یا کتاب مولوی را با محوریت آنها تاویل کنیم موفق نخواهیم شد.

بر دانش و حال خود تاویل کنی قرآن
و آن گاه هم از قرآن در خلق زنی سندان

دیوان شمس. غزل ۱۸۷۰

و اخیراً شمای عزیز هم با طرح مثلث جذبه، عنایت و ستایش با استفاده صادقانه و دقیق از فرمایشات مولانا این مسئله را بسیار عالی برای ما باز کردین که وقتی ستایش یا عبادت یا نیایش ما درست است که مرکز ما عدم باشد.

ستایشت به حقیقت ستایش خویش است
که آفتاب ستا چشم خویش را بستود

-دیوان شمس، غزل ۹۴۰-

والسلام آقای شهبازی عزیز
- قاسمی هستم از بوکان -



خانم زهرا از تهران



سلام بر آقای شهبازی عزیز و دوستان که در این مسیر در کنار هم هستیم، که ان شاءالله یک فضای از عشق الهی که در درون خودمان با فضاگشایی و تعلیمات مولانای جان ایجاد بکنیم و به بیرون از خودمان انعکاس دهیم و در این مسیر با هم همراه باشیم و در جهت تبدیل شدن همه انسانها در هستی به عنوان آدم خدمت کنیم.

آقای شهبازی عزیز من با هر برنامه زندگی می کنم، با آن برنامه می خندم و شادی می کنم، گریه شوق می ریزم استغفار می کنم و درد هوشیارانه می کشم و شکر و صبر و پرهیز می کنم. با هر برنامه انگار یک پله در فضاگشایی و تسلیم بالاتر می روم و با غزل زیبای ۱۷۰۵ و تمام ابیات مثنوی این برنامه، با همه آنها ارتباط برقرار کردم و انگار هر بیت چراغی بود که من ذهنیم را می دیدم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۰۵

چادر چو دید ز آدم، ابلیس کرد رد
آدم نداش کرد تو ردی، نه ما ردیم

این غزل مثل یک تابلو زیبا که فلسفه آمدن ما را از ابتدا تا انتها در این جسم فانی را بیان کرده و همه ابعاد تشکیل این جهان را به تفسیر کشیده، جنس آدم را توضیح داده که فقط فضاگشایی و عدم است و جنس ملائک فقط فضاگشایی است و جنس من ذهنی و ابلیس که در حقیقت بخشی از این رمز و راز آفرینش را که این بخش هم کامل کننده این داستان است را بیان می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۶ و ۳۳۵۵

خویش در آینه دید آن زشت مرد
رو بگردانید از آن و خشم کرد

آنچنان که کاتب وحی رسول
دید حکمت در خود و نور اصول

مولانای جان گفتند که آنچه که در دیگران می‌بینید در حقیقت بازتاب و انعکاس مرکز خود شما است و آنها آینه شما هستند. تعجب نکن، ناراحت نشو، قیاس نکن و هوا برت ندارد، من که گنج حضور گوش می‌دهم و اشعار مولانا را می‌خوانم و دوستانم هم مثل خودم هستند، اینها منم! بله تویی! فکر نکنی تو به حضور رسیدی و دیگه تمام شد، نه این انعکاس مولانای جان است، انعکاس آدمهای است که به حضور زنده شدند و انعکاس آنها بر تو افتاده است تو هنوز ذهن داری، درسته روی خودت کار میکنی اما هنوز هم هویت شدگی داری پس تصور نکن که کارت تمام شده چون تا به این فکر بیفتی این نور از تو زایل می‌شود و دوباره مثل هاروت و ماروت در چاه ذهن می‌افتی پس مراقب باش.

قضاوت ممنوع، غیبت ممنوع، قیاس ممنوع در حقیقت اینها میوه‌های ممنوعه است که آدم در یک لحظه خورد و پشیمان شد و استعفار کرد و با صبر و شکر و پرهیز از آنها دوباره به آغوش خدا برگشت.

چقدر دیدن هم هویت شدگی‌هایم در دیگران و مسله سازی و دشمن سازی و مانع سازی ذهنم که ادعا داشت که اینها من نیستم و انگشت اشاره اش به دیگران بود با درد هوشیارانه هم برایم سخت و هم خوشایند بود و فهمیدم که باید خاموش باشم و ذهنم خیلی حرف می‌زند و فضا را باز نگه دارم. و در حالت مراقبه اشعار و اشکال زیبای هندسی به کمک من می‌آمدند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۳۹۳

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

هر روز که برنامه را گوش می‌دهم هر یکی از این اشکال برای من پررنگ تر می‌شود و توی مسیر چراغ راهم می‌شوند عاشق تمام اشکال هستم و واقعا دوستشان دارم. باهاشون میخندم، میرقصم. اشعار مولانا را میخوانم. شکر و استغفار میکنم. عاشق تکرار و مداومت هستم عاشق قانون جبران، مزرعه، صبر، شکر شدم، خلاصه عاشق و دیوانه. اما فقط یک چیزی یاد گرفتم که من واقعاً هیچی نمیدانم و تا زمانی که در این جسم خاکی هستم باید طرحی از مولانای جان درست کنم که مسیر را به من نشان بدهد و هیچوقت به همدان سفر نکنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشت لُزب
موجبِ قربی که وَاَسْجُدُ وَاَقْتَرِبُ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

اول و آخر تویی ما در میان
هیچ هیچی که نیاید در بیان

حواسم باشد که مداوم باید در سجده و تقرب به خداوند باشم که به باغ و گلستان زندگی ورود کنم و سپاس از آیه های قرآن که آقای شهبازی در برنامه از آنها استفاده می کنند و تکرار آنها در حقیقت برای من احساس می کنم قرآن وجودم را بهتر باز می کند و تعصب از هر نوعی را از این منکر وجود بنده پاک میکند و یوسفم را کوچولو کوچولو از چاه هم هویت شدگی بالا می آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۹

حمیت دین را نشانی دیگرست
که از آن آتش، جهانی اخضرست

دین به قول آقای شهباری جان، دیدار معشوق از طریق فضاگشایی است. نشانه آن عشق است، نشانه آن تشعشع انرژی و خاصیت های وحدت بخش است.

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۷۸۶-

ای دیدن تو دین من وی روی تو ایمان من

وقتی انعکاس درون خودم را در عزیزانم دیدم تعجب نکردم، میدانستم که این یک مهمان هست اما گیج بودم تا با فضا گشایی زندگی به دادم رسید و گفت پذیر تسلیم شو تا رها و جاری شوی، این کشت دوم خودته، اون پارک مصنوعی که ساختی خدا می خواهد کشت خودت را بردارد تا کشت اول بیاد رو، از خودم پرسیدم انتخاب با تو است چیکار میکنی و من کشت اول را انتخاب کردم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشت اول کامل و بگزیده است
تخم ثانی فاسد و پوسیده است

با سپاس
زهرا از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

